

۴۸۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵

۱۳۲۷

۲۹

بسم الله
 نام این کتاب غریب که جمیع بنی لغت و فنون
 معلوم نشد از بعضی جاها برآید که نام مختص آن
 یعنی خلی افسوس است که کتاب بسیار غلط
 نوشته ظاهر از ساجد و خاندان
 هر سبط آن است همچو
 فیلش که در غایت قدیم باشد
 اگر چه آن بدست می آید
 حفظ میاید و شجاعت
 به نظر می آید

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: نص

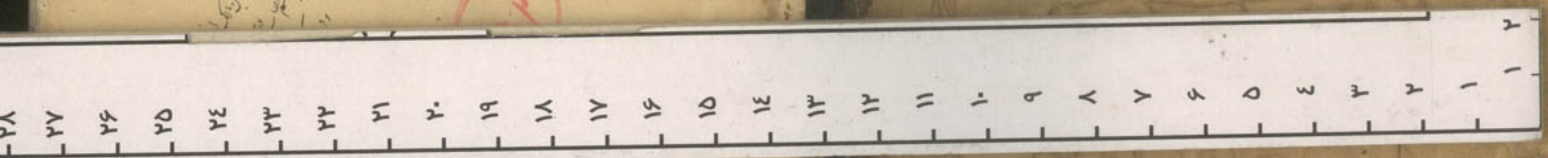
مؤلف: ابو الفتح قرطبی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۷۳۶

شماره ثبت کتاب: ۹۱۲۸۲

جمهوری اسلامی ایران



مراد دست هنرهای خوشنویس
 که هر یک بدو کلام در دست نامشاد
 ۱۵۷۳۶
 ۹۱۲۸۲
 بزرگترین هنر در علم اربعی
 زمین میسر که این نام بدو چون افتاد
 هر قطعه نمایند چنانکه از آنکه اند
 کسی که باورشند همای از آنکه اند
 که در غایت قدیم باشد
 اگر چه آن بدست می آید
 حفظ میاید و شجاعت
 به نظر می آید

چشم فتن
 چشم فتن
 چشم فتن
 چشم فتن

و شکر خداوند
 و شکر خداوند
 و شکر خداوند
 و شکر خداوند

بسم الله الرحمن الرحيم
باب اول این قطعه دو نظمین گفته اند

در و نظمین

اَجَنَّهُ بِالطُّورِ بِالْخَالِ وَالْخَالِ خَالِ
شام خال خال ابو ذال آن و آن زمان
شعر بیت و بیت خانه روح جان و جانار
نخن ما مآ آب و نون ماهی ماهی چیت آن
غمر نادانی و نادانی ندا کرد و حل
احمر قانیت آل و آل خویشان و کسان
جود و برهان نار نار آتش شجر دار است دار
خانه و رایت علم دان و علم نام و نشان

مهرشهر

مهرشهر شهر ماه ماه آب و خوف سهم
سهم تیر و منفحه دم دم بود خون روان
سبعه هفت و هفت بست و جاحه تیغ ابله
دست صدر و صدر سینه سلت جوجو
تقع سود و سود سر داران می که که چه داغ
کرم دان معز دو دود و دمعنی دختار
لهو بازی بازی باز صد و باب در
در نکویی غنیمت خیر و شر پیکران
بر و فاقع سرد و سرد و سرد و سرد آمد
مشتیرا خانه قوس و قوس را معنی کما
معز بن بز هسات انف رام رام اهو یجه
ضان میش میش مرج شیر میشان بزات
غرس سور سور بار مال مملوح شور
شور فتنه فتنه تشویش و کشش با امتحان

در این قطعه
از این قطعه

جوب نرم و نرم و نرم لاغر دان نقیض نرم نرم
نرم عض و شیرد و شیدن با نکشت میان
حبه ذره ذره موم و لحیه ریش ریش پر
هدیه ریشه ریشه بکتا پس ز بال مر فکان
فالحشه قحبه و قحبه کبک تر خوان ظلم جود
جود و دود و مات مرد و مرد جمع امر دان
مرد و مرد و مرد و تطیب و معان بجایست
لذغ دان و ساحه صحن و صحن صلح مردمان
فیج ریم و ریم آهو فعل کرد کرد طرد
عروق و رگ بستر جرم کنه می دیگران
بلد شهر و شهر شهر شهر است مغربشام شام
راست از قدس دمشق است و حلب و نهر دان
لیس نیخی خام حقه تا و تا این زن چو ته
خیز کین کین وصله از گوشت در فرج زنان

مسافر

سفل زیروز ویرچه پنبه مراره زهره است
زهره تار یکی و خوی و سپیدی عیان
نخل زنبور عسل زنبور سک دان بدت
مه مکو سجد لود و لود برچی را سمان
معنی قنایا راست و خیایا خیر خوب
طاس حرف طه طه قطع طریق و جنیدان
مصع ثانی من حیث المعنی فارسی است و معنی
سم اسم و سرج و تحت و لیس صرم
زهره و بزه زین و شیب و نی جرم
زهره و بزه زین و شیب و نی جرم
ورد جامه زیب و کوه خام و کرم
هر مصع از د و مصع این قطعه قلب مصع
دیگراست و الف نش مرتب و بد و ن ان هم مود
لعب و برد و لوح و حجر خلق و عرف

لهو و سر ما فهمه دانای بوی
 فرع و قلخ و ریج و نخل در ب و بعل
 شاخ و بانگ سود مور و راه و شوک
 هو و فتح و حمل و جزم بیج و طبع
 هرزه و ریاست و یار و پیشک و سودا و شوک
 عبط و عیب و میج و حق و وجه
 کذب و عار و خلط و دیدن کور و روی
 رهن دمع و ثور و قوم و حلم و خوف
 مند و اشک و کار و جمع و خواب نوی
 فج و ملح و موق و روت و عید و فخر
 فرقه شور و کور و سرچین و صد و جوی
 ترجمه مصری مقلوب المستولب و تنبیه من
 فکر یوم و قبل و تحت و اید و صبح
 رای روز و پیش و شب و روز و یار

سرجار

سر و حار و بعد و وادی موت و سهل
 راز و کرم و دود و در و در و مرگ زار
 فخذ و صید کتر و حرب و ضغن و حرو
 ران نیک و کنج و خند کین و ناسر
 عون و حرو و حیه لیث دب و شجر
 راد و سرخ و ریش شیر و خرس و ولد
 انق و طین و قدر و مکر و قصر دایم
 رام و خاک و دیک و کید و کلخ و مام
 قلب معاین معانیست
 خیر و کفک و ثور و بکم و دلسفیل
 نان کاک و کشک و کنک و در و در
 عرش و عدل و عرف و ام و بول و طحل
 تحت و داد و یوب و مام و شاش و ذر
 تمام مصرع عربی این قطعه مقلوب المستولب و لغت
 بن خط مسطور است

غالیه بوی خوش و عالی کران
 مضطبه میخانه و خمهانه
 حالیه دو شده و ناقه شتر
 خائفه ترسند و ساحل و دان
 دجله شط و شاطی و ساحل کران
 جاریه چه کشتی و جاری روان
 میسره دست چپ صف پیشگاه
 معرکه لشکر که ظاهر میانی
 مسئله ره مسئله جای سوال
 منقصه عیب آمد و وسه نشا
 معفرت آمرزش رحمت خدای
 معرفت اصحاب و عالم جهان
 او شک آن یفعل نیکو
 زود آنکه کند نیدان

بیج و قطن خط و رعب و غضب و حرب
 عقد و بنه سهو و وسعت قطع جنگ
 حب و کرب و متع و غبن و فیض و نوص
 بهلو و غم جز بیان وجود و سر نک
 سرخ و حلق و لب و لب و سرخ
 زین و نا و بانگ و لعل و قصر و سنک
 جنس حرام و بیل و بجل و قلخ جرس
 نفع میل و قوم و بیس زردی و رنگ
 صوب و ضیف و تیغ و ضم و برك و تیغ
 راه و مهمان ضوع جرم و سینه شک
 برنج و بضع و بحر و طبع و نطق و عیب
 صعب و یاریم و بختن کفت تند
 این قطعه در بحر است

غالیه

مرتبه جاما ملوچ مشور
طافه نوچه طغ آمدنها
شارقه رخنه و شمش افتاب
هاشه حیران مظنه کمان
این قطعه در مثلث است
که غلاف استین که چند کم

سحر طب مسحر طب و طب طبیب
عاسب دستار سب دشنام سب
حله پوشش حله خوحله علف
خل سرکه خل و خل یار و حبیب
نغم و نغم و نغم گفتی خطبه کار
خطبه خاهش خطبه گفتار خطیب
قطب میل آسیای کوکبی
کو بود بافر قدان درام قریب

هست

هست قطب و قطب هم مانند قطب
در لغت امثال این نبود عجیب
خواب حلم و برد باری حلم و حلم
جمله آن هست لبان ای لبیب
این قطعه مقطوعه الف است
رح حربه نیر بهیضه خود منطقچه کم
حب بریدن جعبه زنبیل حرمین کهرب
نبر و سیف و جبه تیر و شمشیر و سپر
جلب جزب و شیردوشیدن حلیب و حلم
کبر بر مرد فریبند خرقه سیر
دزد خلب و بزده دال خلب و نغم و نغم
شیب تحت و سفار و علو و فوقه و جبه و نغم
صفر روی زیب و زینت قصه فقر و نغم
سکه کوی کوه و روزن و هکذر یغنه و نغم

تند خور و سر و سب معر و نغم و نغم
فت ریزه قوت سخن حلیب حدیث سب سب
حم پدیر زن حلیله بعل شوی زن عرب
طبع بخان خرنه بطبع و جمیع در در
صبر خرم شصبت سختی و جمیع صبر
این قطعه مشبوع است
پری مالی شوایر بیان کنی لایعری عریان
تیم خال جنین پیمان کران عالی رخیب و نغم
صوفی ظاهر کسا جامه قوی قادر و صغفانه
بھی باهر قلم خامه جلی ظاهر خفی پنهان
عج لنگی کوری بکم کنی بطردوری
سنه تنگی علف دوری بله دنگی غمی ناد
عناقوت و کالانه عنا شدت کتق شان
فرج بهجت بود لانه سنار فعت جراب

دولت

دوادار و حصیر و نندان و یقی بار و رجا نندان
اقتطینو علاقه سندان شقی بدخوبق
این قطعه الف است
کار فرمایند امر کار
پاسبان حارس امین دنان استقوا
افتتاح آغاز و آخر انتها
عاهه آفت سام ابوس سوسما
ارس تاوان ارب حاجت عام سال
الرحا صاحب خداوند است یار
ام مادر اخ برادر بال حال
ذاک آن اجاس الوه مسایده جار
التوا سباب و میدان متاع
دارخانه جامکان رمان انار
این قطعه تجنیس تام است

یوم ندم و ندم روز و خواب سیر
قبل و قبل و قبل پیش و بیل و شا
مسك و مسك و مسك و مسك سنك الخجل
بند و بند و بند برشم و عهد و ماه
خلق و خلق و خلق و صوت و خوی
تیر و تیر و پیر و نقد و کوه چاه
روح و روح و روح باد و جان شوی
شرع و شرع و شرع و دور و در راه
ظهر و ظهر و ظهر پیشین بار و ولایت
بین و بین و بین میان انجیر گاه
میان معانی مصارع اول و ثانیه تجنیر است
فوم و شیخ و رجا و سیر و پیر و پای
سید و سهم و فوق شیر و تیر و نا
حوب و عیب و اکو خند و حسد کوی

افرنیاز

ضبح و غیظ و سکه خند و خشم و کوی
صبر و صبر و قطف بار و بار و بار
حب و غنچ و خرو تار و ناز و ناز
غیر و ملح و بزر و میخ و شور و چا
حب و حصن و مرتبه منع و سور و چا
نهر و وعظ و ضلک و جوی و پند و
طبع و عقد و پنج خوی و بند و بند
این قطعه در الفاظ مشترک است
تجلیل دین و موم و انکین آمد
جوهر و فیروزه و یاقوت و صدق
سفره و کرباس و طشت و طاس و سیر و درزی و در
عنبر و افشان و صابون و جام و طنبور و
صبر و صبر و مهر و کاعذ و دوات و بقل و
کاس و دکان و شهر است و هر یک با کباب

تخت و تابوت و جان و چهاره کیمیا
سمایان و اوق و شمشه و شاه و رکاب
یاسمین و لوزینه و خلوتن و دین و غل
حقه سله و سغیان کافور و ریوند و سلا
این قطعه غیر منقوطة است
ملك و مال و احوال و حول و سال
مسك و کوه راه و راکو مهر
مرك و سام و سال عام و سول کام
حرس و ماکر و ماکر با حار و حور
دور و دور و راه و مورو و کور و کور
سرو و غصه و مهر و لواکر
عصر عهد و سر و در هم آمد
درد و دار و دار و دار و سیر
عدل و دار و حکم امر و مسلم صلح

کوه سدا و اصل کوه و در
این قطعه در ر ق ط است
مخرقه و بیان و باغ و جرحه جوی
اید قوت و صقر باز و خلق خوی
کیا چه بر غوث جرجر باقل
اضیحه و زبان اجل باشد بله
افک بهتان و غلطی و شه چیم
رزق از رزق و جل پای و بوچه ش
این قطعه در ر خ ف است
زنب کرب و ظمی آهو و ثقب راه
فجره و صب سوسمار و تبی گاه
تیغ سم و بخشش عطا و بخش سهم
بخت لوح و خبی مهم و لحن و هم
شفن که شین عکس زمین که شقی

سمج بخشش کول فترا و رع تقی
باب دوم در الفاظ مشرکه که در لغت عرب
جلولیت و بقدر وسع و لا امکان و کنایه نظم
نظم اکثر معانی ابراد ز فتنه و ان ن
دوازده قطعه است قطعه اول
روح جان و رحمت و قران جبریل و ملک
دین قضا و طاعت و پادشاه و شاه و شمس
حرکت بم الحلق و کفتر بجه و آهویچه
جبهه پیشانی و خواری مهتر است و خیا
قمر داغ و غل بند و غایت و تقدیر کشک
چهره جگر و جبه آب پاره از و تر کار
آل خورشید و سراب و اهل و نفع برش اهل
نور کشک و ابله و کا و نور و تبع غبار
حر س صوت و مساعی از شب میا شغل

حوا

حول مانی ک و و خاک و گروه اختیار
حال خط پیش است مرء و لای ترا
حجر مای و نمود و خویشتی و عقل و کناد
کید او از کلاغ و قی و مکر و جنگ و حی
صقر باز و شیر ترش و ابهای شور زار
عبط کذب و غیبت و دوری مرگ کون
فوماک کافران و سایه نصف التهار
عین چشم و چشمه باران و مال نقد
عیب در میزان و جاسوس و زهر چینی خیا
خار و در رید و خمر طایر و پال و پر
خال بر و کاهل و پادشاه کامکار
طهل در ز آب بسیار و سخن چین و ک
ضرب کپن و دشمنی در کوش و سوار
رکوه فرج و مرء و اصلاح و کشتی صغیر

کلب میخ دسته شمشیر و دار حار دار
قطعه الاربعه فی المشرک
پیشه تخم مرغ و درغنی مشقوب و حم
مغز شاخست میا خانه و خود و دم
خاک کبر و فخر و ابر و اشتراک کرم
رایت کوه طراز جامه و همت علم
بیت خواب و خفته حداد و نوعی از سیر
خلق و هر و خلق و رامت و شعرو
لیل تاریکی و لیل و گفت کوی و سمر
جازه در سیر و اسب تازی سر کشیم
سید کک و شیر و شدت هم جلب هدم قو
سکه کوی و جانها و هم کبر و سب و لوم
امتحان جامه و مرگ و کساد و سوق و نم
ساق قمری و نواز و زیر زانو تا قدم

نور

ز لویج منکر و در شجاع و فخر زن
هست راهق مالک و مغز رفیق و پ
من و قطع و منت و حداد و جمع او من
قامت و دین و معلم امت و جعش ام
نور سنک و جنگ صدر و زائر و زار
عیر و کور پیانی که باشد فی کیه
هست شاهد حاضر و محبوبی ستر و ک
بر نیکی و آوردن سوی صراغ
هستی و کور و طی پنهان و نجر و منع و ج
رستعلم و زرد و زردی سلق طبع و مرغ و خوی
نوک بیخ و فریبی و بعل نام لات و شوی
ابو تر یاس و سلطان عرب صلح
ایضا فی المشرک
ظهر باران و خیار مردمان

نور



فوق فرج همراه وحد زبان
 دهر کول و دروغ و باران خود
 امه شرع و ملت و دهر و زمان
 عقد و ریشه و بند شتر
 سنگ عصار و خرماده اتان
 ملح شیر و شور و سپهر و ملک
 عرض پای کوه جیش پیکران
 فرخ قطع و بخشش و تهر و سیر
 خلف بست و صدق و جمع مردمان
 حلق نافر شوم و اواز و شراش
 مار اسود آب و خرما اسودان
 قهر خلق عبد و حداد و وصیف
 بحرانی شور و آسبی پس روان
ابصار فی الشریک

مخبران

بجنب باران ضعیف و رفیق جسته و کفت
 مستراح و سپرده و جای شترها و سپر
 فایق از شیر و کمر کرد جمع در دستاها
 غالب بر غیر و بکر استخوان اصل سر
 فرج جمع قهر و اخراج آب از قعر چاه
 خلط عام و شیر و بکر طایر و بال پر
 جنب نزدیک و پهلوی و جنایت داشتن
 دق صل پمار و مشهور و جبه شل سر
 معنی قسطا جمع بچد و شهر عظیم
 فضل و عدل و قدر و کان سینت مخطی
 زهوجر و زوکر و ورود و جامه سرخ و دروغ
 قفو بانک مرغ و ایشار و تبیع بر اشر
 کبه سینتی زمستان ز بخت مردمان
 عفو قطع و صوف و دهم کمر دکا و دادگر
ایضاً فیها

هدم بارانها و غریب بنا
 هر بصف و زمزم و سال و قنار
 عقل نیند و عقل انسان و دینه
 سهم بخش و تیر و جمع او سهام
 ندن ندن پنبه و اکل کثیر
 مصر شهر و مکره و تیری کاه
 هر جمع و فرجه و معفو و جهد
 دو ب حسن و خلق و کوی تمام
 نفس آب خون کبر و چشم زخم
 شاور و ثقیه و سقنما
 اسبای شور و سر نیزه ملایم
 عسب قضیب مردمان اقداح ضحاک
 وقف سندان و سوار و عالج باد
 نبل و قل و راندن سخت و سهام

مولا

ایضاً فی الشریک
 معانی حقه هست سر که یاران
 دگر نپره اختان و خادمان و گیاه
 ذهب نروغ و بیضی و تحب اصرار
 خفیف مایل از خیر کردن کوتاه
 برق فساد سقا و تحیر و حیفه
 کنار آنچه نباشد در وقت گیاه
 جماع دیک بزرگ نکاح منزلت
 جری دایر و قوی رسول هادی
 جامه ماده خراست و حماره طنبور
 بربید است و پیک است و میل در سحر
 سواک کوسنه و لاغری معالجه
 فناء آب که در بر که است و درین چاه
 تنیه استر و کا و دو ساله و عقبه

افزع کل و نفع و مار با مال
ام مادر و اصل جمله اشیا
چ خدمت و زفتن بکعبه
حرفه و فوج و جمعش احیا
خل سرکه و جامه که پوشید
مرستاق و ملا و شمس سبیا
دن منازخم و دون هرچیز
لجه زهر و چشم و جوف دوریا
رخت کف دست بجای هوار
حب عاشق و میقرار و شیدا
موق الحرق و مورد و کوشه چشم
لباطل و قتل و عطف و اخفا
سن کاوس و سال و دندان
استار تراز و سپرها ها

عصفور

عصفور کتاب و جوع و کج بشک
صلع اشب کرم و صعب صحر
زنبور سبک و لئیم و بدخ
شارب فله و بروت و سقا
فلج مکاری و مزاج
دیک دره کروه و هما
نوف حوت و دوات و حرف معلوم
جن دیو و فرشتها و تنها
فی المشرق که انضا
بدیع امر معروف و رزق جدید
علم رایحه کوه و نام و نشان
دجی ظلمت و درمکه بیهن
حوامل پر دست و اسپینا
عرض اشتیاق و مراد و ملال

سواد شب و استانه جان
سفاعیت و کور و خاک و سفه
هم بخش و خفت دشمنان
صیاصی حصول و قرون حصول
صدا صوت و پیوسیده استخوان
کذا فی المشرق
نصیف خادم و انضاف و نیمها و خراز
ثقیب پیش رو قوم و معدن و فرهاد
کفام جوجه و تاریکی و شب روشن
دماغ اسپ علامت ز سنک در کس
مسح عیسی و مسح و دره ساد
یمین منزلات خرب و عهد ضدینا
مضامیت و ماتم و سید و مجنون
هلال ماه نو و آسیا و ماد و غبار

عقیق

عقیق پیه و کرم و قدیم و پیوسیده
غلام چونکه در اید بره احوار
عجوزه پیره زن و کاوس و پیوسه و می
حریز کون بریان کار و جانب انهار
قطیع پاره و قیچی آهن و مانند
دکرتگی که نماید سواری بسیار
عرب حیا و درشتی دست و آب و کیم
پایض ضد سواد و سپیدی ابصار
نقیض عبد بودی و حر و خیار و لطیف
دکرمیانه هر چیز و جمع احرار
نقاب پرده و بنید عالم ز پرک
قمر سپیدی ماهست و جمع او اقرار
جنانه میت و تابوت و مشرف بر موت
عروض جردی و طریق و تراز و اشعار

فلس بحاب عنای نکو آب کثیر
 همی جوی و قداح بزمک نصف نهادر
في المشرکة ايضا
 سن دانه ز سیر و بزیر و کنگ و سال
 کوکب ستان محبس و جمعی مردمان
 فایق تخیف و لاغر و غالب تعب بخود
 یحسوب کار مهتر و نوعی استخوان
 ابرو امور باطله مادر همت
 ضب کول و خشک دهن و لعب کورگان
 عصفور میخ کشی موی جرادین
 زاهق مقیم لاغر و بیمار و ناتوان
 انلس مکان بی بر و سیر و سریع و نرم
 سید حلیم شوهر و سردار مهتران
 قرامت و کثرت شمشیر و شاخ و دهر

فردی

فروج جوجه قبه و کوچک در لیثما
 علرض متاع و نخل و ملح ابرو موی خنجر
 شاطی بعید و قاهر و ماکر و کمر کمان

باب سیوم در مقطعات

یعنی موشخ بتوشیحات متعدده شوعه و هر قطعه مصدر است
 حکایتی و حدیثی و آیه قرآن حکایت همه بتوشیحات ابرار
 شده و این حکایت حکایت اول در او ان اشتغال
 بترتیب این کتاب و نظم و تالیف این نصاب کار که طبع
 افروخته شدی جهت ترتیب و مانع بمالو کتب تفاسیر و
 احادیث و سیر ملکر در میان کمال و ملال بزوق و
 حال مبدل شدی اتفاقا روزی در تفسیر بقصر خضر موی
 علی نبینا و علیهما السلام رسید غلامان طار اسرار
 قرانی و سیاحان آثار انوار فرقی که واقفان و فایق
 این لعلات و رموز و عارفان نکاست صحابین کنور اند

که درین شهر دو یمنند یکی اصرام و یکی صارم و اینها را جدی
 بود هفت پشت یا هفتاد و اند اعلم زاهد صالح مسیحی بکاشخ
 و در این برای دیوار و لوح زین نهاده بر آنها نوشته که
عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرج وعجبت لمن
ايقن بالتار كيف يضمك وعجبت بالحساب
لم يحمل بالسيئات وعجبت لمن ايقن بالجنة
كيف لا يعمل الحسنات وعجبت لمن ايقن بنوال
الدنيا وتعلمها كيف يطعمن اليها لا اله
الا الله محمد رسول الله و این دیوار نشان آن کج
 ساخته و دعا کرده که حق نگردد وقت احتیاج آن کج بی
 ریج بدیشان رساند تا بخلق محتاج نگردد و از عین آن
 الوام که کج ظاهر و صورتیست راحت دینور یمنند
 و از فواید و حکم این کلمات مابریکات که عبارت از کج
 معنویت سعادت افزور یابند و یمن صلاحیت

چنان سپان کرده اند که در ضمن ملاقات حضرت موسی
 جهت تعلیم از حضرت حضرت الهام سرافقت نمود حضرت
 حضرت نمود که این مسئول کار میبذولست که هر چه
 از این من مده کنی بر آن صبر نما و از اعتراض
 بر آن اعراض حضرت موسی قبول نمودند تا رفته
 و بشهر انطاکیه رسیدند اهل آنجا ایشانرا ملاقات
 نکرده و رئیس را ایشان در صحرای مانده چون روز شده
 در آن حواله دیوار را یافتند مایل با نهام خوابیده السلام
 بتعبیر از قیام فرمود و از حضرت موسی استمداد نمود
 حضرت موسی فرمودند که قوم مرا ملاقات نکرده
 و بشهر نکرده اند چه لازم که کیم ایشانرا راست سازی
 و شکسته ایشانرا درست کنی حضرت جواب فرموده که
 چون صبر کنی و عهد شکسته را آن بگویم و آنگاه از تو
 مفارقت جویم فرمود که این کار را مکرر کار کردم

بلال لیر

آن دعا سنجیده شده و آن نشان تا غایت مانده اگر تو نکرده
 آن نشان بر طرف سدر و آن کج ضایع کنی این بگفت و آیه
هذا فراقی و بینک بر خواند قفر خواست که این
 حکایت را در این رساله با بلیغ و جهر ادا نماید قطعه
 نظم نمود در لغت پست و شش بیت متضمن به توضیح احوال
 از اوایل الفاظ تا نیمی و ثالث این الفاظ تا ثلثه و چهارم
 از آنها با جمیع حرفین این خارج میشود که عجبت لمن
 ایقن بالموت کیف یفرح تا فرو تو شیخ چهارم
 از اوایل الفاظ اول مصارع تا نیمی و پنجم از اوایل
 الفاظ تا نیمی مصارع تا نیمی و از این ۱۰ توضیح این آیه
 بیرون مرآه و اما الحجاز فکان لخلایمین
یقین فی المدینه و کان تحتہ کثر لها و
کان ابوہما صالحا فاراد ربک ان یبلغا
اشد هما و لیستخرا کثرهما یحمد الله و منه

حج

حیث الارادة با تمام رسید و از جهت سهولت
 استخراج حروف مطلوبه بر سر مکتوب گشته
القطعه
 عجز ضعف عجم کنکی عجب کبر
 وام دین و کمر اشیان جانب کنار
 بت جزم و بت سواع تلل این
 مایه خوان امت تو معجز خمار
 لمحہ لحظه ملح دیدن من چہ از
 الیہ دنیہ آب پدر ضرب سوسما
 ناس مردم نار آتش اید مروز
 حد سعادت دهن سستی عیار
 یقن معنی یقین معنی غلام
 ارب حاجت ماه آب ارب کار
 نیش کندم نام خفت و زوج شو

فک خلاصی حاجب و عون است یار
 الخدا و لحسن لعق الارطار
 انتہا پایان لحیہ مریش دار
 موت مرک ابداع نوالهام وحی
 لغو باطل افترا بهتان شمار
 کید مکر ملثه مودینا جہان
 لاف کذب و ارس تاوان کھف غار
 فی دس و عیسوب سیر و کیف چون
 نبل جوید باز بکت حبک خار
 فود شہا ملک مال و فیل میل
 نبل کام بفس بلیل هزار
 حول سال و الفہ عادت طہار
 تین انجیرا بجی کاسب سینه کار
 عجم صد اسمها صفا ینبوع عین

میر

میر حاکم نیر کوه انظر سیار
 تلجزم اتبع ترجیح همت سرور
 نفی منع تلبعہ قوت و قطف بار
 لمس نرمی دھل برس الحاد کفر
 باس حرممان عاب پیشہ خانہ دار
 ناب دندان جبین یزس الصاق دھل
 لہذ کسر و اشک دمع وھی عقار
 یقط سپاری و لم نہ لمر و
 دن فضا و دھن مرو عن القمار
 نبل تیر و نای برق الامکار
 بف کنند مات مرد شہد مزار
 الیت قندیلجہ الله حق
 ولہ منزل و بلجہ پیشتار
 ناد سنجی باطل محنت بلا

افس شادی ست ششس از بیع چها
 سرکز کج جنت هشت مدکثر
 تحفه هدیه خوقه پاره خمار
 کینه غل لایم مناسم اش
 نهم بهتان جان قبان هو مدار
 قیج سگ و مد قصد و صدم
 کتر کج و کن عطا غرض غدار
 صبح خنده ملا پیر البته جزم
 زاد نومه زانیه که فارکار
 کون بودن حسن خوبی لایم دج
 لهو بازی هم غم و بهمان افان
 و دبت اندک ثمان هیجا حید کد
 با اصل و امین است استوار
حکایت ثانیه

نورانی

شش از شها که در غایت عز و نهایت نفکر بود بهریت
 دفع ملال بمطالع رسایل صوفیه مشغول شد رساله
 از رسایل شیخ مطالعه منمود با جوانان شیخ رسید و سخن
 بکر شبلی شنید این کلام در نظام از ورور بود که
 چهار صد استاد هم رسیدیم و بر همه حدیث خواندم
 و از چهار هزار حدیث که برایشان خوانده بودم یک
 حدیث اختیار کردم و بران عمل میکنم زیرا که چون دران
 حدیث تأمل کردم و از دران مندرج یافتیم و آن است
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی یکی از اصحاب را
 نصیحت میفرمود که اعمل لدنیاک بقدر مقامک
فیه عمل لاخرتک بقدر بقائک فیها عمل
لنار قدر صبرک علیها عمل الله بقدر حاجتک
 الیه بفرخواست که این رساله را بذر این فصاحت
 مزین سازد قطعه نظم نموده در لغت شتمل بر هزاره

قدم بی قفردیک و شیراسان
 در دروها و بر به صاحب تیغ
 مرصا ص ازین رخ دو نقره طلغدر
 مقابل درو برو قاتل کشند
 بری عاری اجل مرگ عبده بنده
 اما تل همسران یک واحد او هو
 کلف عشق و تکبر کبر میکو
 کفالت ضامنی فیها درانها
 علی بروان الی تاج مرتقی
 یسیر اندک هوا تم کد
 هدر ضایع بمن شهر و جل مرد
 هم پیری مل امیدم شاه
 ابد با بیان هالیخ من ماه
حکایتانیه

مشتمل بر چهار تو شیخ دوازده مصراع اول و دو تو شیخ از
 مصراع ثانیه و دو حرف الا نادرا که از هر تو شیخ فیضی میریزد
 میگردد بر اسبابی موقوف مطلوب بهر سر مستوب
و القطعة هذه
 اعانت یاوری اعطینخشا
 اعارت عاریت اعدام افنا
 ملال اندوه و ملسانم هموار
 ملک سلطان ملی پر عسر دشوار
 فی فردمن و جومما للبح نمود لله خدا را
 نیایه نوکری خرق سوراخ
 نای دوری قسارف اشنا
 اکابر خواجها تکبیر بسیار
 و با سواست این نرمی خشک
 بفرکا و قدر قدرت فخر دان

قدم



سبب نظم این قصه آن بود که رساله از رسایل شیخ در مظهر
داشت در باب قبول توبه از او بیان آن رنوی و
ناقلان اجازت مصطفی صحن روایت کرده اند که زوی
خواهر کانیات صلی الله علیه و آله وسلم خلیل خود را
رسول ملک جلیل یعنی جبرائیل را گفت که ابلیس را
مزدمن از جبرائیل علیه السلام آورده نزد حضرت آورد
حضرت فرمود که ای ابلیس توبه کن تا از حق تقاضا درخواه
کنم که توبه تو قبول کنند گفت توبه نکنم حضرت فرمود که
ای درود چرا توبه نکنی گفت تا هر چه خواهم بکنم اما گویا دارم
دارم که هر که در وقت مرگ آن چهار کلمه بگوید توبه او قبول کرد
این گفت و غیب شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
از جبرائیل سوال کرد که آن کلمات کدامست گفت اینست که
سبحان الغنی الجبار سبحان الملك الغفار سبحان
الکبیر المتعال سبحان الواحد القهار اما هر چه در

که حضرت کرد که در آن فرقه این کلمات از خط او ظاهر بود
این ضعیف خواست که این مجموعه را به ذکر این تسبیحات
مزمین سازد تا هر که بدان عمل نماید امید که توبه او قبول کرد
ان شاء الله تعالی بطریق توشیح قطعه شش سوره بیت در گفت
نظم نمود موشح چهار توشیح که از توشیح اول این بر میخیزد
که سبحان الغنی الجبار و از توشیح دوم این که سبحان سبحان
الملك الغفار و از توشیح ثالث این که سبحان الکبیر
المتعال و از چهارم این که سبحان الواحد القهار و طریق
استخوان بر این مهور است **وَالْقُطْعَةُ هَذِهِ**
هسته سال سم و هردان جهان
سته شش سلار و غن کا و وعا
بدن تق بشرا می سپه خود
بلیه بلا یا و خسران زیان
حجر سنک حب دانه حبله زر

نهر



حیا شمر و عالی و عالم کران
اذا خاری رقط پلنکست خود
ابو عظم خرما و عظم استخوان
اندام نوادوری نموده موس
تخمیل شتر خوب ساعی روان
افط کنک افرع کچل ازل کذب
ابوطالب بست جاری روان
لحن صوت لجه زبان لحم کویا
لحق سخت اسید وایه نشان
عقب پاشنه من از و کیف چون
وطن مسکن اصل و خیزنان
زبد کف لکن لال زایجران
ابو جعد که کست لا فغ کران
میین عهد که چند یوح اقباب

خطاه

خط هیبه که بود زعفران
نخل بانک ازل دایمی مع مرا
دغل قلب و سطح و وسط میا
امه جاریه مرا اب پدر
الیه سوار و خفیفه نهان
لبن خشت غراب لیس نه
قم عهد و سو کند نشوه زنان
جل کوه فیه در و متن پشت
هلبه بت حواصل بود چندان
الوام یا و عادی قوی
ابور نخو کست و تپیان پیا
باب این ریطر کولو اک
ربا سود و مغان رایگان
حکایت رابعه

سبب نوش این قطعه آن بود که رساله از شیخ مطلقه
 میشود بجای دست سماع رسیده و بتقریب سخن بحدت و شدت
 عشق صورت کشیده چنان فرمود که در سماع مخاطره
 عظیم است و کمذاب حضرت امام جعفر صادق علی
 و سایر ائمه علیه السلام سوار شافعی مرام عظمی
 و شافعی تجویز فرموده مشروط بر این شرط نموده و مع
 هذا در کتاب ادب القضا فرموده که سماع لکرم و مکرم
لیشه الباطل و لوداوم علیه صاحبه یصیر
فاستقاید شهادت و اقامه کلام که صوفیه
 و اهل الله را مباح است آنست که شیخ بهمین عبارت
 فرموده و العبادة لله بدان از عین سماع دار و نیست
 بلکه اگر مفردشی فرزند و یا بدو یا صالک دیگرش یا ترکیب
 نکند از هر قائل باشد و اگر با فراداد و یا ترکیب کند
 حکم و طریقت فرموده اند بجمالیان خلوتی را که قدم

بر فرق دنیا نهاده و ترک ماسوی حق کرده و در میان
 مجاهدت و ریاضت نفس کوشش بکسر لغت بر بوده در
 وقتی معین از اوقات و حالی خاص از احوال از
 بدو فرض کنی نافع تر است چنانکه سالک را بیکدم
 چندان مریض دهد که سالکها بجای هدایت و ریاضت دست
 نهد اما یکنفری از باطل در کلام بغایت مشکلات
للاطایفه و خفاقه و امتزاج الحق و البطل
فیه اگر خواهی تا شسته از حقیقت و باطلیت از معلوم
 کن کوشش بکنی با شیخ دار و بنشیند از سخنان جان پیران
 را و بدانکه حق تعالی در تمام نفس قوت السماع نهاده
 و بقدر قوت السماع حق ان مراد بنده چنانچه طفل شیر
 خواره در کوهواره میکشد و در خواب نمیرود و دایره او
 باو از فرین چرخ بر میگوید او ترک کریم میکند و
 در خواب میروند و این سماع طبیعی است اما کلام حیوانی

که در وقت شتران در وقت السماع صد ضایع مستغرق
 کلام میشود که از خوردن و آشامیدن بازمانده
 و با وجود تحمل با بر کران ده ساعت روز در یادیه و غفلت
 و بپایان پیر بپایان کشته و شسته میروند و هیچ تفاهت
 نمیکند و ذوق سماع ایشان میشود و در کتب معتبره دیدیم
 که بزرگ روایت کرده و قریب در ویشتر از قافله رافقه
 و راه غلط کرده بعد از چند روز که سرگردان شده
 بجای عرب رسیده جعفر فخر عرب با وی افتد با و سلام
 میگوید با عزا و اکرام بجایه الشی مرآه و شتر رفیع
 میکند و بترتیب طعام مشغول میکرد و اصحاب
 عرب نزد ویش میآمدند و میگویند که این عرب مهمانرا
 عظیم است میدارد و خدمت پسندیده و بجایه نکند
 و او را غلامیت که چند روز در نزدش کرده و
 گفت که خواهم شترت بخرم شفاعت کن چون عرب طعام

حاضر کرد و گفت صلاست در ویش دست دراز نکرد
 و گفت تا تو این ندهی بنده خلاص نکند من این طعام نخورم
 عرب گفت شما شاول کنید تا من حکایت غلام بگویم انگاه
 از بند و بنده کیش خلاص کنم در ویش دست بطعام دراز
 نکرد چون فارغ شد عرب دست در ویش بگرفت و غلام
 برد که پشت نفرشته مرده افتاده بود گفت حال
 این غلام چیست که او کینه را دوست میداشت
 من او را بزرگ بدو دادم و او غلام صلا و امین بود
 شتر بر بار کردم که بفلان جا رود و متاعی برده بود
 و متاعی در آن ولایت باشد و ما بدان محتاج بود
 و از من جان آنجا ده روزه راه است او جعفر آجاریست
 و این متاعها فروخته و امتعه آنجا خریده از غایت
 شوق آن کینه که قرار و الام نکرده و خواب نکرده
 شتر را بار کرده ترک من میفرمود بمحض این حدیث

عجبا للصحیف بنام کل نوم علی
 الحب الحام و ترم او این شعر از یک شبانه
 روز برای رسانیده چون بدین جا رسید میگفت باز که
 ترم کرده در حال آن ستران درین موضع جان
 بداده اند و آن یک که مانده بود جهت نشناختن السوفی
 جهت خاطر نما اولاد ازاد کردم و از سر هم درگزشتیم
 چون عرق سمع در حیوان بنما بدایت که جان عزیزم
 میکنند اگر در انسان هم عاقل واقع کرد که بی اختیار برضی
 و حرکت آید چه عجب باشد هر چند مجلس کرم گشت و سمع
 در گرفته اگر تمام آداب و شرایط سمع که حضرت در
 رسایل خود ذکر فرموده اگر مفصل ایراد میکرد بتطویل
 میکند و مقصود اصناف می شود بر کرا و ادعیه سمع و میل
 السماع است و رسایل شیخ را مطالعه نماید تا
 اولالتنی تمام حاصل شود حالها جانان کجاست یعنی بیای

مقصود

مقصود کشیده میگویم که چون این مکاتیب ملازم طبع سلیم
 بود چه اگر نام را در عنقوار حوله چنانچه افتد وانی این
 اینصورت نموده و می نماید چه بار جوانان که بیشتر بر کار
 این کار پیش آمد و مرآید و آشفته جوان دنیا گشته و
 میگردد و رو بگو و بیان نهاده و مرزبند خوانده
 میخواندند **تذکره** صبا بطف بگو آن عزال رخسار که سر بکوه
 سپاس نوداده مال و از بچه صبر و ناتوان خود و بر جوی و
 سنگه از چنان گفته سلطان المتاخرین مرسل اند **تذکره**
 رحیمه خدایا آن سنگدل جوان را با طاف و مهر بر این
 پیرنا تو انرا نماند پندار که شما مرا و ترا این حال پیش
 آمده بلکه بخی از اصحاب طریقت و ارباب حقیقت را
 که بر ارضی رفتم درین راه نهاده این صورت در سر داده
 و گرفتار گشته و گمان بزرگ این شیوه جوانان غافل گشته
 بوده بلکه بی از پیمان عاقل کامل این امر واقع شده

چنانچه شیخ فرمود عطار در شان شیخ او صبر صفا
 فرموده عاشق را چه جوان چه پیر مرد عشق بر هر دل
 که زد تا نیز کرد و طایفه که ازین دوق پیافیند و آثار
 رواج محبت بمشام شان راه نیافته و انوار فراق
 مودت بر دل شان نفاخته تشنگان باده فراق و
 مشتاقان زاویه اشتیاق را با بود که تو بیج و تو
 نمایند و راه بمقصود نبرده خود را بوقت و عیب نشناخته
 و از عایت افروزد و خود و نهایت آلودگی و محمود از
 حال ندارد دل در دمنان پیر و از خون نوردن مستمند
 بی بصیر با او بگو **تذکره** اوده دلا حال دل ناز چه دانسته
 خون نوردن عشق بگو تو چه دانسته بر کز خلیفه یکف
 بار تو ناز از کز سینه افکار چه دانسته این قوم غرق
 از غم عشق و مودت شوق جو غم کشیده و از در غم نام محبت
 فوق بخشیده قدر این مستحق و بلند چنانچه سلطان المصطفی

میر که گفته

در پیر که فرمود در انثار آن باین فرموده **تذکره** به عشق
 زمین است پیران ذوق این مرشدان سرخدا نا بخش **تذکره**
 بنابرین معنی اگر آن گروه چه شکوه را مغرور و ارشاد
 چه حال این طایفه بکسی ماند که اصلا از قوت ذایقه محروم
 یا کسی که بر کز تلخ و شور و شیرین بخشیده یا کور مهر کز شکل
 قتل ندیده و تشنه بیان انتمغ و صور کفایت معلوم
 و مقصود ایشا نکند یا اگر خواهر که عین و طفل نارسیده
 لذت مبارکت تقیم کن از لایق نیست نمیشود به احوال
 ذوقیت و به اثر نگرانی **تذکره** عشق آمدن بود تا موافق
 هر چند باین جمع بیدر در دل گرفتار و اظهار لانا
 و در بیشتر کز کز نشوند و در انکار و انرا افروخته
تذکره و ستان چند کتم ناز ز پیر دل کس گرفتار مبار
 بگرفتار دل اگر که بر ناز دل می کشی انکار یا کوشش
 بر سینه من نه نشوند در دل اگر در شرح و بط این کلام

میر که گفته

چنانچه شتر طست میگوشتند ظاهر میکرد **دیت** ترسم که عشق
 بر دل ما برده در شود این دل ز سر مهر عالم گم شود
 و بتغیر و توفیق کور دلتان بی در در کشته بربان
 هر کسی و نا کسی افتد و شتره افاق و زمان و سترانه جهان
 و جهانیان زنده مورد این بیت کرد که **دیت** حایما
 در عاشق باز یکه سلطان زنده بود که بر سر این عشق
 و ز زین بر وجود هر که درین و ادراغی از سیکران افتد
 عجب که از هزار یک جان برد که لا هیت **لا** عشق که
 بچش کنی نه نیت ایضا و آنکه جان سپارند چاره نیت
 و آنکه درین و ادراغی بایلان قدم نهد متالم و سر کزانه
 و واده و حیران کشته مشکل که از هزار یک و بسیار اند
 طریقی در لعل و منازل نماید **دیت** مگو که قطع بیایان
 عشق آنست که کو بهار بار یک این بیایانست
 و کسی که بوی واد در دایه محبت غوطه خور و نهک عشق

او را فرود برد و بخت جنس اید و بطلت نهاسر در گرفتار
 زنده خدا مرزین در بای متصور نکرد و مکنه کمر طایفه **لا**
الله الا الله انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 خواستم که در عشق واری سخن دلم در حین طریر و رنود و صفا
 غالب شده این رساله لا کنی آن نیافتم و بیز وقت مینق
 زده و شب بیایان رسیده بدین قدر افتاد **دیت** شب رفت
 و صیبت ما بیایان نرسید **دیت** شب لا بر کنه صیبت ما بود **لا**
 الله قطعه نمودم شتر زده بیت در لغت مشتمل بر چهار توخی
 و توخی از مصارع اول و این بیت از آن بیرون مرآت
که عجب الی حب کیف نیام کل قوم علی الحب جرم
 و ترجمه آن اینست عجب از عاشقی که جواب کند خواب
 بر عاشقان زنده است حرام از توخی مصارع ثانیه
 حاصل میشود با جمیع حرف و صوب معروف
 مطلوبی که است اولت السورج بر سر مکتوب شده

والقطعة هـ

عزیمت بود قصد کو کی کلینک
 عمل شغل خسران زبان حربا جنک
 جماله کرایه و لا مه زره
 جهان تر سناک و تو چیت خزه
 بهانای تو نوافل سنن
 او ان وقت و الام باشد محن
 امانت نشان و اقامه تام
 نکی پا رسا اب در کاس جام
 تعین کرک میدان مسیر قمار
 عرض خواسته بلبل آمد هزار
 لبان کنده دان و عصابه کوره
 امد غایت و زنجین بدی صوره
 مساحت بجای لبه دان کثیر
 سیمم حوی عاش بود باج کبر

حسب کو هر نیک و بر ماضا
 قفا حبس سونیه و خلق ما
 صبی داننغ افغانست ما
 همین عهد سو کند امین استوا
 کمون زیره و لا فطو اسیا
 کسافت درستی نوایب بلا
 بلی هست بپلوه و مجنه سپی
 مهر مهری و هیف مرک ای شپ
 فلق شام جل آمده زینهار
 خوانق روا یاسته شش شهمان
 لیغوث ضنبت حق نهمان
 اسد شی و حبه سراسیمان
 نعم چار پارکب و اکب سوار
 بطی کاهل بعرف اسب سزار

اشج سرشته اجار نام

کرم بخشش و ابن کو اسم نام
محاط آب پنی معان جایگاه

دیده خون بهامون سربست سراه

حکایت خامسه

عارف ر با نرو واقف صمدان نور الولايت و زين الهدا
امر علی محمد از رحمه الله علیه در باب حقوق والدین در کتاب
ذخیره مینویسد که قال الله تبارک و تعالی و قضی
ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بالوا للدين
احسانا فاحضت صمدتین عن مشافهه میفرماید
که ما خداوندیم حکم کردیم بر شما که بنده کانید غیر جناب کبرای
مال بنده نکنید و با پدر و پدیر نیکنید از غیر مشایخه
و ملا خطه تا که بر تبه حقوق والدین رتبه است که حرمت
جله جلایه و عظم فواله و عظم انشاده و بر او بیانی

فرب

فرب عبودیت خود فرموده علی حکیم سر فرام قال قلت
بینی ابر قال بامک ثم قلت بینی قال بامک
ثم قلت بینی قال بامک قلت ثم بینی قال
ابیک حکم بن فرام گفت از رسول صلی الله علیه و
آله وسلم پرسیدم که با که نیکن کنی گفت با مادر گفتم
پس از آن گفت با مادر گفتم پس از آن گفت با مادر
گفتم پس از آن گفت با مادر گفتم پس از آن گفت با پدر چون
حقوق مادر بر مراتب راجع و زاید است چه اگر تفرقه
میشاق از تحمل عمل و حضرت و رضاع و بینه آن بخاره
نموده از آن سبب و عایت جانب او تقدیم نمود و بتکرار
ترجمه فرمود عن مالک بائنه و بیعه قال یمنان
عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
از جاء رجل من بنی سلمه قال یا رسول الله
هل من ابواک ابرهما بعد و فاقها قال

دینان میسر خمس مائه عام و لا یوجد دینها
عاق و لا قاطع رحم فرمود که بور پشت لا حاجت
که از پدر در راه بور آن نشیده میشود و عاق و قاطع
رحم هرگز بوران نشوند بعد از پدر در راه از پشت
هور باشند و فی الجنان الله تبارک و تعالی و اوجی الح
موسسه یا موسسه من بنو الدیه و عقی کتبه
بار و من بونی و عقی والدیه کتبه عا قایغی
بر که فرمان پدر و مادر سرد و با بنی عاق با بنی اولاد
فرمان مرفوسم آورده اند که مرفون ماضیه در مصراحت
چنان بود که هر مادر را که محبت اصرام کسر برخواستی
گفتند از ملک برخواست اولاد از سلطنت عزل کردند
چون یعقوب علی بنی و علیه السلام آمد یوسف خواست
که محبت او قیام کند اهل ملک کند انشد و گفت که درین
برخواستن فخر ملک یوسف علیه السلام برخواست و حق

لحم الصلوة علیهما و الاستغفار لهما
و ابعاد عد و هما و اکرام صدیقهما مالک
بن ربیع گفت من نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشستم
ما جمعی از اصحاب که شغل از بنی سلمه بجزرت رکت صلی الله علیه
و گفت ای رسول خدا این حق را در پدر و مادر و تا بن بعد
از وفات یا را درم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
بلی دعا فی الزمان کردن و از زنده خواستن ایشان و وصیت
ایشان یا را آوردن و هوسان ایشان را کرام داشتن و
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعاء
الوالدین اربع اجابة یقل ذلك یا رسول الله قال هی ثم
من الاب و دعوة الذم لا تقطع فرمود که دعا را در زنده
و مستجاب میشود از دعا بریر گفتند چرا یا رسول الله گفت
زیر که در هر مایه زیاده است و دعا هرگز در مینود
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الجنة یوحل

وحي فرمود که در يوسف کثرت مصلحت ملک فایده بود
 نداشتن نعمت و جلال ماکه بعد از این پنج پیغمبر از پشت تو
 پنهان نیاریم منقول است که از بلاد رلان او با وجود
 آن آنکه که از اینان در وجه آمد انبیا از نسل ایشان
 مبعوث شدند و از یوسف علیه السلام با وجود صدفی
 و عصمت چون در خدمت پدر بقیه کرد و پنج پیغمبر از نسل
 او مبعوث شد آنچه در حقوق والدین وارد است
 اگر بتمام ابرار میکرد و بطول میکشد عنان سخن بصورت
 مقصود کشیده میگویم که چون این رساله بنظر شریف
 اکابر و اشرف رسد امید که بنظر قبول مشرف
 گردد ان شاء الله تعالی و چنانکه او در مقام و احفا و کلامه را
 و نوشتن آن ترغیب کند خواست که ایشان هم قدر حقوق
 ابا و اجداد فخرم بدانند و بقدر وسع و ملاقات بحالت
 خدمت ایشان قیام نمایند و قطره از ده دلت نظم کرد

مولا

من پنج چهار نوشته که از اجتماع مرقم از اول تا آخر این مصل
 میشود که ان الله تبارک و تعالی او جلای موسی من
 بر والدیه و عفت کتبه عاقا و حسب المعهود
 هر روز مطلوب را بر فرزند نذر نام مقصود بسهولت معلوم

القطعه هـ

این ناله الکن که کاهل زبان
 منی از منزل آمده مکان
 المردود یعنی بود دست راست
 بردن آن تکرار و بی چون
 لاله در وسط سطح میان
 وای چون وقتی نیرا کوه دان
 هجا میبدان یعسوب بشیر
 لدی نزد من خون و عابا کبر
 شبد تغیر بود لین نرم

یهودی جهود و فوی پشت گرم
 ارم باغ عا د است ها یعنی این
 وعید ترس و ال عهد غبر از من
 کواکب ستاره لسان چه زبان
 قناتست کارین و دیدن نشان
 تعال پیا له تقلد مردم مزین
 یکی واحد و هم غم و بعله زند
 الحاق سما و ممها جا
 بتاعچه دوری کتب نسخها
 میود خواب با او بود پیشه بق
 ظهور دلیری تهیه شوق
 اوای مدوت مورامک دان
 رصد دانش و عاجله آن جهل
 حیا شرم و سید سر مهتران

ادامل ز نمان قافله کاروان

باب چهارم در مقطعات

باب چهارم در مقطعات لغت مصدر بجایات مرویه
 از مشایخ که هر یک از آنها مشغول بر فواید و احادیث
 و ابیات که بطریق ادخال و تفسیر درین مقطعات درج
 شده و آن که قصه است **قصه** در کتاب ذوق و مظهر است
 که یکی از اکابر هر روز بدار مرض و دیوان سیاست
 و مقارن حاضرندی سر این از او پرسیدند فرمود که
 بدار مرض میروم و مشاهده انواع بلا می کنم تا نفس
 من قدر صحت و عافیت بداند و بدیوان سیاست میروم
 انواع عذاب اصحاب جنایات می بینم تا نفس من
 نعمت امنیت بداند و بمقارن میروم تا از روح پر فتوح
 اکابر استعانت جویم که اذات خیر فی الامور
 فاستعینوا من اهل القبور و در احوال مو



تا عمل میکنم که دوستی چیز نزد ایشان را بیکروز بدینا
 باز فرستند تا عاچی تدارک معصیت کند و مطیع در عبادت
 افزاید و روز قیامت که روز جزا و تقاب است مطیع
 و عاچی مغبون سلاب حسرت و مفتون در بار حسرت خواهند
 بود عاچی بدرد مرنا که چرا عمل صالح نکند و مطیع دست
 تاسف بدندان میخاید که پیشتر ازین توانا گردانم چلا
 عمل پیشتر نکند مطیع آب حسرت از دیده دربارد که خود را
 که از درجات عالیات ساقیات محروم گردانید و عاچی
 در عذاب گرفتار رسد و در که چلا با لادن رسوا تر برود که
 نودا با لادنم منقول است که رسید بن هشتم که اکابر تابعین
 بود با کمال عبادت که اول بود در خانه خود کور گرفته بود
 هر روز غلی بر گردن نهاده و پلا سر بر شید و در آن
 کور رفته و ساعتی به بلور برین نهاده و کفنی آله این
 بماند که است که مالا وعده فرموده بود اگر کنهن بیکروز ملا

باز کردان



الابا شد درخت مورچه راه
 تبر فاس و تعین رقبه و را
 و اید او از من از اهل اصحاب
 الحاق قبل پیش و رد احباب
قصه ثانیه
 در کتاب دفره در باب عدل و فضیلت آن آورده که یکبار
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم مال از غنیمت قسمت میکرد
 بیک از اصحاب بر خاست و گفت این قسمت که رضای
 حق در آن نیست رسول صلی الله علیه و آله بشنید و خوا
 مبارکش از غضب سرخ گشت و فرمود که رحمت خدا
 بر برادران من موسی با که اول پیش ازین بر جانیده
 و او بران مبر کرد و صحابه گفتند که ما کتا نقد
 ایما الجبل ایمانا اذا لم یصبر علی الاکثر
 بلکه بر اینداز خلق صبر نمیکرد اما ایمان اولایا را نبردیم

و چون بر ائمه علیهم السلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بر مکارم اخلاق طریقه میکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 از جمیع مکارم اخلاق سوال فرمود صلوات
 قطعك واعط ائمن حرمك واعف عمن
 ظلمك فرمود که اصول مکارم اخلاق آنست که هر که
 از تو برد تو در و پیوند و هر که ترا از غیر خود محروم گردانند
 تو بر و عطا کن و هر که بر تو ظلم کند اولی سوال عفو
 رسا تر این ضعیف است ملت در لغت نظم نمود و اصول
 مکارم در وی درج کرد و جهت سهولت استخراج حروف
 مطلوب بر سر خط مکتوب شد **القطعه هفتم**
 صلواتی و منون مرک بود قط کتا
 عک اصل اعط بختشا و عقابست
 منقصه عیب حوج شکی مکوف چه کور
 و اشبه ماشط عقد دلیر دلیو چه دور

عمد دان زندگی هست نظافت پاک
لر از به چه کی داغ و بلای منای

قصه ثالثه

در کتاب ذخیره مسطور است که روزی شیخ فدو النون
مهر بر کنار رود و وضو میاشت دید که از آن صحنه
دویده می آید چون کنار آب رسید استاده صفدعی
سوار شد و از آب گذشت و فرود آمد و روانه شد شیخ
تجرب کرد و گفت این حال بی سر نیست شیخ از آب گذشت
و نظر بر مردم می داشت که مردم می دید و شیخ در عقب
میرفت تا بیاورد در خضر رسید جوانی را دید در پارک
درخت خفته و مار از طرفی می آید و قصد هلاک این
جوان دارد ماله از انظار نزدیک رسید و مردم از این طرف
رسید و زخمی بر مار زد و او را هلاک کرد و مردم باز گشت
و بر کنار آب آمد و آن صفدعی بیرون آمد و مردم بر پشت

ادع

او شد و از آب گذشت شیخ با خود گفت که این جوان از اولیای
حق است باز گشت و بنزدیک جوان آمد جوانی دید دست
افشاده و را برادر از او می آید شیخ را تعجب زیاده شد و او را
شنید که ای ذالنون چه تعجب کنی از بدیقه حفظ نماز است
انقیاد ابرار و معصوم کند پس انقیاد و مجار و عاصیان را
که رعایت کند و اگر سلاب عفو او سالخ نام نیره روزگار
اشاره شود که شود و اگر در پای رحمت ماسر کشکان باد
به ضلالت راه دستگیر کند که کرد و اگر سحر کرم ما مخالفان را
بسال نوبت نیارد که در شیخ را وقت خصم گشت
و آن جوان میگفت و این را به شیخ اندر **بابی** آن حقیر که
درست بکمال جان است تو مست و خفته که منس با سبیلان
است و غایت چگونه آمدت از شوق آن کریم کش
رحمت و عنایت پیش از آن که است چون جوان بیدار شد
شیخ را دید بخیال ندر و گفت اسیر کوار چه جانشناست

شیخ قصه حال بگفت جوان نوه زده جامه چاک کرد و
بگریست و رویه بیابان نهاد و با قرع مطاعت مشغول
گشت چون این حکایت موافق افتاد قطره بفت بیتمی در
گفت نظم نمود و این بیت را در آن درج کرد و حروف
جهت سهولت سبخر نوشته شد

والقطعة منه

این کو خفیه نهان دان و تهنگ تنیدی
کمل نزدیک به پیری و ولی و کسالت
حافظی هست نکهاتی و جان دیو پیری
شع نه مانده تیره و بلل چیت تری
مست سکران غبی کول بود غافل هم
اشیان دگر و شیمه پیچ یاس چه غم
بان ظاهر شده و تعریف تعلیسه خواب
امتحان تجربه خدا گونه تشنیم شراب

میرزا
ایده و

آیه وای نشان دار سرانهر کوه
شوق مشتاق شدن آن زمان خویچه
دیم آهومی کش و هر چه زهدان
توت فو صا دغا سخی و افت میرقان
قالی قلیک پیشه و ریخت چه کان
شمع می شنوی تیه بیابان میدان

باب چهارم در الفاظ

در الفاظ مترادف که بعد از استقرار این مناسب و کثیر الاستعمال
یافت نظم نمود و قطعه در مفرد افعال و اوامر و قطع بی
بیتی در لغت و استخراج حروف الیه و هویت در استخراج
حروف بسمله و اخلاص و میزان آنها بحدی که منتهی که حسب
الاماره با نام رسید **المادف**

ضیغم و لیث و هنر و حاد و دلهاش مشیر
حید و حد و جب و جانب حاشیه چیر کنار

ایم و اغیر و جذوا بترحه و امر حیه جان
افق و ثعبان اسود و اشجع و ابن است مار
ناصر و عون و رفیق و صاحب و غنیل
و د و صبح و دخل خوری و حبیب عظم یار
ازل و باس و ببح و جهد و راهیه لسته
دابرسم و خطیب و امر و ارب و خط کار
اوس و اعیس و ذئب سر جان و واله سید
غیر و تفع و هبا و قته و هیچ غبار
ذوق و خیل و قیام بمشرف و فقه کروه
می دمیق و قرقف و صها ماست عقا
وغر و دیم و و ترو تیل و دمنه و حقله
ضغ و ضفت و دخل و غین و احنه غل کین شما
ایضا فی الماردفه
منه و منهای و سرب و سمت و در پست صا ط

دیح و ریج و حده و شرع طریق و مور راه
شارق سمن و ذکا و یوح و بیضا اقباب
عسکر و حمن و حمیس و جند و سریه سپاه
عسجد و عقیان و عین و سام و تیر و نضر
اب علب و خلد و دند و کلا بارض کیه
اوهم و عقد و ثاق و قید و حبس و نکال جان
اسود سورا و احمر و افخم و اکف سپاه
جذ و کز و دوحه و حریوم اس اسلوب اصل
بدی جفر و حب پیر است و رکی و اینر جا
سرد و سربال دلاس لامه و یلبه زره
قهرمان سلطان ملک قیل و جم و دخان پاد
نهیه و لب و ذکا و فطنه و حراست عقل
شان حشمت رفعت و عرض و علو و رتبه
ایضا فی الماردفه

یمر و کجه و مجر دماست دریا
نواب و رغام و ثری خاک طین کل
بود سارق و خارق طیل زرد
شیر و نظیر و موافق مما شل
و باب و سیاحیق ابر
حذاء و ازاء موازی مقابل بل
بسات و سته سته نوم است خواب
سریه و صا و جان بال دل
حجر جلد و صخر و حلو و سنگ
مکان و مقام و معانست متر
مسیح ملع
داخل درون فهاد و خارج بیرون بیت کمان
جوف اندرون لادریغ کزان عاجز و بوند
ملک شهری و لوا کر خادم و هی جنبه سپر

خال تهی و الدیدر غی که عالم جهان
سختی تعب بازی لوب جستن طلب عله سب
کلفت کوب شادی طرب محنت و صب ساعی
سرکش ای منطق کمر ناکسی دنی الامکر
لاغر ضنی عالی بر تازه تری جاری روا
اتم شما ناله اینین یلق قبا غیرا زمین
کویه بکا الحیرتین مسکین کما ایه شش
قطعه فی الافعال والاوامر
قال گفت قل بگو شیمه خلق خلصه خوی
اعطینش و صه مکو قال مقال گفت
ذاق چشید دق بچش و جوجه بکش
خمس سته پنج و شش قصر چش و شش
حان رسید و جین زمان ادع بخوان دغ بمان
خلق مظنه دان کما فتنس چو فتنس جبت و

راح بشد خدم ره غی ضلال کماهی ۵
 ۵ ملا پری خلی تهی فم و فهام رفت ورو
 جوی بد جی خلیت هست سریر سده تخت ۵
 ۵ امتعه و متاع رخت رق و دقاق گفت

فیه استخراج الحروف

ازین پنج بیت لغی تمام حروف استخراج میکرد و طریق استخراج
 آنکه به بنیم حروف مطلوب در کدام مصراع است از مصراع که
 بر سر مکتوب کنه اگر در اول باشد یکی گیریم و در مصراع دوم
 و در مصراع چهارم و در مصراع هفتم و در مصراع شانزده و اگر در
 هر پنج یا در سه یا چهار مثلاً اعدادی که جهت ایشان مقرر
 شده بمثل جمع کنیم و از اول بگیریم گرفته بنماییم هر حرف که
 رسد آن مطلوب باشد و ازین سه بیت این ضابطه
 مفهومی میگردد **فیه استخراج الحروف** اوایل که درین ایستاد
 ز اول بگیریم از هفتم و از نهم و از چهارم از دهم آن هشت و نهم

از فاعلی

از فاعلی از اول بگیریم و این را بنماییم
 و در فاعلی آنست این قاعده یا بگیریم از اول و گذاریم
 جزم کاس و کظم و شد و جسته قطف
 قطع جام و کسر و فرق و ذات و بار
 توب ظبی و ضلک و زوج و ست و قص
 طبع اهو تنک و شوشش نکسار
 نور دهن و غلر و سمت و اشغل
 کاور و غن کین باطل راه کار
 غین و خیط و سم و ضحی و خط ذلیل
 ابر و رشته زهر خن و بخش خوار
 ضغث و ظفر و ثرث و شرع و صقر و جی
 کین ناخن و ثر دین باز و خار
 این دو بیت لغی در استخراج حروف بسیار و اخلاص است
 و طریق استخراج آنست که به بنیم حروف مطلوب

در کدام مصراع است ازین مصراع از بعد اگر در
 اولست یکی گیریم و در دوم و در سیم چهارم و در چهارم
 هفتم و اگر در مصراع پنج یا سه یا چهار عددی که جهت
 ایشان مقرر است جمع کنیم بعد از آن از اول میزان بشماریم
 هر حرف بریم آن حرف مطلوب خواهد بود و میزان این آ
 قل و رب صمد حین کاف

کری قتره صرف کردش ریح رده
 حلیه هیات بخش حصه لب شفه
 نادر آتش ضوع و روشن صاف پاک
 خنجر دانی جانی انفکاک

باب ششم

در ذکر عوامل لغوی از کماهی و قیاسی و معنوی و
 بیان انواع ایشان از اسما و افعال و حروف و ذکر
 اعداد هر یک و کیفیت عمل ایشان و ابراد مسئله

از فاعلی

تأملیم در ذکر بعضی از مسائل لغوی مقدار که در
 تقویم از او معلوم کرد و در حساب جمل ۵
در حساب جمل

الف یک باد و سه جیم است و دال آمد چها
 پنج ها و او و شش ز هفت باشد هشت حا
 ط نه یاده بود کافست پست و لام سی
 میم چلنون پنجه و سین شصت و عین هفتا
 قاف بود هشتاد صاد قاف صد دان مراد ویت
 شین سصد چار تا پانصد تا دان خا
 ششصد و نال هفصد صد هشتصد دان
 نهصد غین دان هزار و ضبط کن این جلد را
 باقی اعداد حاصل کرد از ترکیب شان
 پش را پیش آورد کم را در آورد در قفا
 هیچ کج پست و سه لب سی و دو پیشا و پنج

قد صد و پنجاه است بر در و پیا
چون گذشت از الف قدر الف پیش و مثال
نه هزار و نه صد و پنجاه و يك طغنا
ايضا هست اها دازيكي نشانه
عشرات آن ده است تا بنود
همچنين نه شمار عقد مات
اولا و اخر صد اخرش نه صد
ماز عقد الوف باشد نه
بهين نه مدار عقد عدد
در موكبه ه هست در ايجد
بو شماريم نكته نكات
ن لفتا بيا بود احاد
حرف يا قابصار از عشرات
قاف تا حرف ظا مات بود

غني

غني بود از الوف پشيمات
ايام قسمتي كه كرده اند اهل نجوم
هر شبانه مرو را به پست چها
هر يك ساعت و هر ساعت
و دقيقه دوسي ز روي شمار
ماه فروردين ماه اردي بهشت
موسم فصل ربيع است خرم اين هر سه ماه
نيس مرد است دوسه ريو ريه است از فصل
غایت خشكي درين فصل است و گرمي هوا
مهر و ابان ماه اذر باشد از فصل خريف
ماه دي و بهمن ماه اسفند از فصل شتا
علامت ايام شهور
اول ماه الف باد و چم سيم
چارمين دال بدین نوع بود تا بدهم

يا الف يازدهم پست و يكم كافه دهم كافي و در طر بود
بچنين كبر علامات و اوج كبر خواه باشد زعب يا كبر و دران سيم
عدد سیارات و علامت آن بیعت كواكب
دلو با جدي خانه حلت قوس با جوت مشتری راوان
حمل عقرب از مریخ خانه شمس را اسد میدان
بس ازین حال زهره را کویم خانه زهره ثور با میزان
ست جوزا و سنبله از تیر مقرر مقام دانه سرطان
بعد ازین من و باقی کویم تا شود پیش خلق جمله عین
و بالکواكب
مرزله خانه شمس و قمر و ببال خانه اویم بود چنگ و بال او
تیر و باخ و بال از خانه های شری مشتری رایم و بال از خانه های
خاندی از زهره و باک بعكس جمل را کردم پان تا ماند ازین
شرف كواكب
شرف ماه برج ثور بود شرف تیر برج سنبله و دانه

نور

شرف زهره است اندر حوت شرف شمس در حمل میدان
ست مریخ را شرف در جدی شرفی را شرف بود سرطان
چونكه معلوم كند برج شرف پس بهبوط است مقابلان
علامات انظار و غیره
ط بهبوط نظر انظار استقبال ریح و طلوع و اجتماع
ان قرآن در پیش سه نكته نكات كید بدین بادنیه یا ریه ای
خ شرف ماله و بطططططط و ان حقیض
استقامت متوجه حوت عت حار دانه یل رحول است اینها از
شهور رومیه
خ شرف دانه و لا هر گاه نون شهاب كج كج كطالات
بود نیک و لا ایا را است میزان سر تیز و آب لادار
بود ایل و لکی چو بنان بر اضبط اینها یاد میدار
باب هشتم قواعده از تضعیف و تقویف و جمع
و تقریف و ضرب و قیمت و غنی اینها **قاعدت تضعیف**

عدد در یک یکین تصغیف صورت آن بعینه بماند
بعد از آن یک یک مضاعف و زمین گیر اول این کار
بعد تصغیف اگر به وزن در همان مرتبه بنده قرار
ورده است باز داده برده یک عدد میزد تصغیف
لیکن در هر گاه باشد صفر نو را و را بجای خود بگذارد
پنجین تا اعلی تمام شود این قواعد عامه را بکار

قاعده شصت و شصت

عدد در یک یکین تصغیف اول صورتش یکین تعیین
پس از آن از یکین بلیه یک یک یک نیمه و باز بهین
الجز و وجهت نیست کرد و نیمه اش نه بر او بر زمین
و در دو فیه بر نیمه او پنج داید تا نصف یکین
تا سر تو بر تبه اعداد این عمل بایدت نمود چنین
و در اعداد هست صورت خود رقم مضاعف بایدت کرد این
بعد نصف صحیح اگر باشد مدد یکی دو و بنه بیقین

در بنات صحیح بود و صف و مد و یکی ده است همین
جمع اعداد چون بخای کرد جمعی را نویس بر یک جا
که برابر بود مراتب کل پس از اعداد ابتدا بنها
انگهی جمع کن اعداد بنده تا کجا رسید کجا
در چه از ده زبده نده اند بنده انجا و بهره نکست
بر بارش قرائی گایکست عشرت و عمل تمام نما
پنجین تا عمل تمام شود جمع میکن تمامی اینها
هر یکی کاندری بود صفی صفی حال خود نمای رتا

قاعده شصت و شصت

عدد را از عدد چون نمای رقم کن در هر اول بجای
بنه منقوص من اول پس بنه منقوص را در تحت او را
رقم انجا نه است در که باشد با بنه خود برابر
پس اعداد از بارش انجا مر او را از نظیر خود جدا کن
اگر چیزی بماند از نظیرش همان باقی رقم بنه برش

و اگر خود نظیر او است کمتر یکی را از بار او بپاورد
یکی را از آن ده بودت بدینجا از آن ده کم نمای انگاه این
بقرا با نظیر آن باقی ده بکیر این راه خوش میروین
و اگر از یک یاری نیست او را بپاورد از میان او یکی را
بنه نه را از آن صدر بپاورد یکی کمان ده بود انجا پاش
بدان دستور کم کن از آن ده مده از دست تو زمینهای
همین احوال باید تا بهین کرد عملها را همه با چنین کرد
بدین دستور میکن تا به اعداد بر این احوال نه بنه بر تو بنیاد

قاعده ضرب اعداد

بین تو بر فضل مضرب برده برابر یکی ده را نکند
بکیر انگاه فضل ده پریشا بهم زن بروی افزای نموده

قاعده ضرب عشرت در عشرت

عقد عشرت را بهم زن و انگاه از آن یکی تو صدوار
از هر وضوح یک مثالی کو نیم که روشن است این کار

پناه به بیت و پنج در ده باشد ده هزار انکار

قاعده ضرب عشرت در ده

عقد عشرت و عقد ده و بهم زن و هر یک از آنها
میکرد از به لم و پیش تا سود کنونی زبانه
اعداد الوف پنجین است نان تا کنی خطا کما خطا

قاعده ضرب عشرت الوف در عشرت

عشرت و الوف در عشرت چکن ضرب حاصلش بشمار
هر چه حاصل شود از انجا هر یکی صد هزار می انکار
عقد مات در الوف دیگر هر یکی صد هزار می انکار

قاعده ضرب مات در مات

عقد مات چون ده در ده هر چه حاصل شود در وی
هر یکی ده هزار کبر تمام از سر صدق این سخن در یاد

قاعده بطریق شبه

چون اول کرد در هم ضرب اعداد رقم کن در ده اول بنیاد

در آن

پس آن مفرود شوق بدو آرش
بنده مفرود فیها بر سار ش
پسین چند است هر یک از مراتب
نمان مقدار قسمت کن مناسب
که اعداد در چهار اصغر
مفرودات آنرا برابر
بفوق مربع یک عدد و آن
نظری در مربعها جدول
نظری در مربعها جدول
چنان که کافیه در مراتب
بر آن واقع شود از هر دو جانب
مثبت ساز آنکه جلگی را
در اتمام عمل تصفیه مینما
ز فو قانی نماید اول
ر فرد کوهست در پایان جدول
بزن بر صورتش را بر مفرود
یک یک مفرود مقدار آنرا
ببین تا فو ق از آنها حاصل
ده است آن کم زده بایست فاضل
کم از ده در مثلثهای سفلی
رقم کن در موانع آنها
و لیک از هر یک یک عدد یکی
بنده اند مثلثها را علیا
بدین دستور و تا باقی
پس آنکه از آن مفرودات
پس آنکه از آن مفرودات

جامیاد عاشقی
چون بمقام علمها رسیدی
کرم مقوم حاصل آن عدد
در که مفرودات مقوم برین
زاد از مفرودات که مفرودات
اصل آن که بر برگشت باقی
وزیر باقی مفرودات را
پس آنکه از آن مفرودات
کرم باقی مفرودات را
کرم باقی مفرودات را
و در مقوم علمها که بود آن
بعد از آن این مفرودات و کرم
بر محاسبه کنی تا به مفرودات
اصل کرم مفرودات

که با مفرودین مربع از برادر
که است او اولین از مفرود
بود چنانچه آن اعداد حاصل
بنده چند که در وی هست
دیگر در وی نباشد پنج مفرود
بنده مفرودات که مفرودات
میان هر دو مفرودات
بدستور که مفرودات
بنده اعداد در مفرودات
میان هر دو مفرودات
برو قانی مربع کوهست
بعلیای مثلث کوهست
هر یک یک مفرودات
علمها که مفرودات
کرم مفرودات
مفرودات که مفرودات
مفرودات که مفرودات

قاعده قسمت

چون بمقام علمها رسیدی
کرم مقوم حاصل آن عدد
در که مفرودات مقوم برین
زاد از مفرودات که مفرودات
اصل آن که بر برگشت باقی
وزیر باقی مفرودات را
پس آنکه از آن مفرودات
کرم باقی مفرودات را
کرم باقی مفرودات را
و در مقوم علمها که بود آن
بعد از آن این مفرودات و کرم
بر محاسبه کنی تا به مفرودات
اصل کرم مفرودات

جامیاد عاشقی
چون بمقام علمها رسیدی
کرم مقوم حاصل آن عدد
در که مفرودات مقوم برین
زاد از مفرودات که مفرودات
اصل آن که بر برگشت باقی
وزیر باقی مفرودات را
پس آنکه از آن مفرودات
کرم باقی مفرودات را
کرم باقی مفرودات را
و در مقوم علمها که بود آن
بعد از آن این مفرودات و کرم
بر محاسبه کنی تا به مفرودات
اصل کرم مفرودات

نصف مثلث مربع خمس سدس سبع ثمن و تسع و عشر باشند
از نواده مخرج دیگر که است از آنها با آن اعداد
باب نهم در اشیاء منفرقه از بیان اعداد سور و اشیاء
مسائل مشکله و اوله و ابوجه مقصود از مسائل حسابیه فقهیه
و نسبت میان فلزات و استخراج سواد و شلج و ابقا و بیاض
آن و ذکر عدد یک مخرج کور و سواد و هر کس او کدام است
و غیر آنها اعداد سور قدرانی
یکم و دویم و سه و چهار که از آن
قاعده فی مخرج تبت نظریات
و اوله و ثلثه و چهاره و العاد
الشرح و التعلیل و التعلیل
و البروج و الشفق و المطففین
و در بیان مخرج کسود
اصل کرم مفرودات



کمال عدد

اگر اول کمال در عدد را بنصف ضرب کن امر کامل
پس انگار بر او افزایمان نصف که تا عدد کمال از زود حاصل می

سوال ۱

اگر کونند هیچ رهش در باغ
 کرفته اول ایشان گیرند
 و هم ز این گرفته هم سه
 چهارم چهار تا بگیرند تا چهار
 بدین دستور بگیرند مجموع
 پس باید بخشد کز دندان عفت
 بسا آنکه حاضر آورده بگیرند
 بهر یک شش فدا و پنج پایله
 بگو با آن جماعت چند باشند
 تا حاضران را خدای نگو کار
 گرفته اول ایشان گیرند

جواب

چو اب ان کو ہم ازما تب کہ بس خوب پسند آید برآید
 به بین تاجش بر کی چند افتا مضاعف و بر وی نقد چید
 مکی کم کن ز صف حقار برادر کہ کرد با جماعت ان برابر

سوال

است و فی درو چهار رهنه

میشود و بر او کسر می‌کند
در وسیع او زدودن و
بر که این عمل را از او حساب

اوزمام فضل را ارجله بر

سوال آخر

بیت و فرد و جاری است نه مختلف
میشود هر روز شش نوبت از اعظم بزرگ
نه از صغیر نوبت می کند او را وسط چهار

جمله و بکشد تا مالی پر شود و محض الجواب

جواب

میکنند آنها را بر درخت روزی و صبح را
از سر تحقیق نه از روز و فرض اراکلیا

تسویض از صفو و ضعفش را و طرد عظیم
ضعف در کفتم این را خوشتر از درختی

طریقه برد رشتی شطرنج

اگر خواهر که برداری تو شرط پنج

سپاه و بازمانده اچقو ای دی یار

بترینی که مظلوم است می بین

بدشوری که میگویند بر دار

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب تمام شد بتاریخ

بحرہ ملت ستم شہ ریمہ الثانی ۱۱۳ ملت

بنام خوش که دم خسته یاران

الرحمة عاقبة محروك وان

کتاب

جمع در **م م م م م** کی به

م م م م م م م م م م

م

...

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

از این
کتاب این انسان جمع
کند
و قطع
و جمع
و جمع
و جمع

الحمد لله الذي
الذي هو الله
الذي هو الله

[illegible]

خطی

۶